

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت پنجم

بحث در روایت اسماعیل بن همام است.

و عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي هَمَّامٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا (عليه السلام) الرَّجُلُ يَكُونُ عَلَيْهِ الدَّيْنُ وَ يَحْضُرُهُ الشَّيْءُ أَوْ يَقْضِي دَيْنَهُ أَوْ يَحُجُّ قَالَ يَقْضِي بَعْضٌ وَ يَحُجُّ بَعْضٌ قُلْتُ فَإِنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِقَدَرِ نَفَقَةِ الْحَجِّ قَالَ يَقْضِي سَنَةً وَ يَحُجُّ سَنَةً قُلْتُ أُعْطِيَ الْأَمْالَ مِنْ نَاحِيَةِ السُّلْطَانِ قَالَ لَا بَأْسَ عَلَيْكُمْ.<sup>[1]</sup>

در ادامه روایت سائل می‌گوید: این پولی که گیر این آدم آمده فقط به اندازه نفقه الحج است، آیا حج انجام بدهد یا دینش را بدهد؟ امام (علیه السلام) می‌فرماید: «يقضي سنة و يحج سنة». در جلسه گذشته گفتیم که این عبارت به چه معناست. ذیل روایت یک تعبیری دارد که یک مقدار کمک می‌کند در این که این مراد روشن بشود. باز سائل می‌گوید: «أعطى المال من ناحية السلطان»؛ از ناحیه سلطان به این شخص پول داده می‌شود. معلوم می‌شود که آن «يحضره الشيء» که در صدر روایت آمده؛ یعنی یک پولی است که هر سال سلطان به او می‌دهد نه این که یک پولی به او داده و تمام شده، سلطان هم یک بار نمی‌دهد. اگر به عنوان حقوق بدهد هر سال می‌دهد، امام (علیه السلام) فرمود اشکالی ندارد.

بررسی روایت پنجم

همان‌گونه که مرحوم مجلسی در روضة المتقين<sup>[2]</sup> فرموده این روایت می‌تواند یکی از روایاتی باشد که دلالت بر جواز اخذ جایزه سلطان (جوائز السلطان که محل بحث است) باشد. پس به قرینه ذیل روایت که سلطان به این مالی را می‌دهد امام (علیه السلام) می‌فرماید: یک سال دین را بدهد و یک سال هم که پول را به او می‌دهد حج را انجام بدهد. پس این روشن شد، اما در روایت ندارد که امسال دین را بدهد و سال بعد حج را یا امسال حج را برود و سال بعد دین را، بلکه حضرت می‌فرماید: حالا که سلطان هر سال به این پول می‌دهد یک سال دین را بدهد و یک سال حج را انجام بدهد.

بعید هم نیست که دین این آدم اینطور نبوده که با یک سال دادن تمام بشود این خودش قرینه می‌شود بر اینکه دین این آدم با یک بار و در یک سال دادن تمام نمی‌شود! با این حال حضرت می‌فرماید: «يقضي سنة و يحج سنة»؛ یعنی «يحج سنة» در آن سنه‌ای که حج را با این پول انجام می‌دهد باز هنوز مدیون است. در نتیجه آن «يحج سنة» این مقدارش دلالت بر این دارد که می‌تواند حج را بر اداء الدین مقدم کند.

با تأمل در روایت خلاصه این شد که: اولاً چون ذیل روایت می‌گوید هر سال سلطان به این پول می‌دهد («أعطى المال من ناحية

السلطان»؛ یعنی حقوقش را سلطان بدهد)، وقتی هم می‌گوید: «یقضی سنة»؛ یعنی پول را که گرفت امسال دین را بدهد، نمی‌گوید امسال! می‌گوید یک سال با آن پول دینش را بدهد و یک سال هم با پولی که می‌گیرد حج را انجام بدهد.

بنابراین امام (علیه السلام) نمی‌فرماید: «یقضی دینه حتی یتَمَّ»؛ یعنی امسال سلطان به او داد دینش را بدهد، اگر این دین تمام نشد سال بعد هم بدهد، بعد که تمام شد سراغ حج برود، بلکه امام (علیه السلام) به صورت «سنة» فرموده؛ یعنی یک سال دین و یک سال حج، ظهور در این دارد که این دین ممکن است بعد از آن سالی که حج را انجام بدهد باز باقی مانده باشد. از روایت استفاده می‌شود که تقدیم حج بر دین مانعی ندارد هر چند شخص مدیون باشد.

به بیان دیگر بگوئیم چون امام (علیه السلام) فرموده: در سال اول دینش را بدهد و در سال دوم حج به جا آورد و می‌فرماید: «یقضی سنة و یحج سنة»، این اطلاق دارد و می‌تواند سال اول حج انجام بدهد و سال دوم دین، ولو دین هم بگوئید استمرار ندارد، البته ما استشمام می‌کنیم که استمرار هم دارد ولی این اطلاق دارد، یقضی در سال اول حج را و در سال دوم دین را، یقضی در سال اول دین را و در سال دوم حج را، یعنی اصلاً بیائیم این روایت را جزء ادله تخییر قرار بدهیم.

به این بیان که می‌گوئیم دو فرض دارد: این که می‌گوید: «الرجل یكون علیه الدین»؛ یا با یک بار این دینش ادا می‌شود و تمام می‌شود می‌گوئیم روایت در این مورد است، روایت باز نمی‌گوید دین حتماً مقدم بر حج است، می‌گوید: «یقضی سنة و یحج سنة»، این «سنة» در «یحج» یعنی نه این که «سنة» بعد از سנה اولی. به هر حال می‌توانیم از این روایت تقدیم الحج علی الدین را استفاده کنیم اما نه به نحو لزومی؛ یعنی این که بگوئیم حتماً لازم است که اول حج برود و بعد دینش را بدهد چنین چیزی استفاده نمی‌شود.

نتیجه آن که، این روایت دلالت بر لزوم تقدیم حج بر دین ندارد، اما جواز تقدیم حج بر دین را ما از آن استفاده می‌کنیم. به همین اندازه این روایت می‌تواند معارض با آن روایات و آن ادله‌ای باشد که آن ادله گفته حتماً باید دین مقدم باشد.

#### جمع‌بندی بحث

تاکنون سه دلیل بر لزوم تقدیم دین بر حج خواندیم و در همه‌اش مناقشه کردیم. الآن هم ادله لزوم تقدیم حج بر دین را می‌خوانیم. در جلسه گذشته روایت: «الحج واجب علی کل رجل و إن کان علیه دین» را خواندیم و امروز دنبال می‌کنیم. اما از این روایت اسماعیل بن ابی‌همام جواز تقدیم حج بر دین استفاده می‌شود، همین اندازه این روایت می‌شود معارض با آن ادله‌ای که آنجا دلالت بر تقدیم دین بر حج داشت هر چند از آن لزوم تقدیم حج بر دین را استفاده نکنیم.

نکته شایان ذکر آن است که من همیشه این توصیه را کردم در هر بحث روایی که وارد می‌شویم آن روایاتی که در آن باب فقها آورده‌اند را مجموعاً ملاحظه داشته باشید. یکی از کارهایی که آقایان درس خارج باید مرتب داشته باشند ارتباط با این کتب روایی است، گاهی اوقات از یک بابی فقها دو سه روایت آوردند ولی روایات دیگر ممکن است موجود باشد، گاهی اوقات روایات دیگر قرینه می‌شود بر یک معنایی از یک روایتی.

#### دو نکته مهم

نکته اول: در همین باب یازدهم که صاحب وسائل آورده، عنوان باب این است: «باب استحباب التطوع بالحج ولو بالاستدانة لمن یملک ما فیه وفاء و عدم وجوب الحج علی من علیه دین إلا أن یفضل عن دینه ما یقوم بالحج»<sup>[3]</sup>؛ یعنی مستحب است انسان پول قرض بگیرد و حج انجام بدهد، البته کسی که می‌داند می‌تواند بعداً دینش را وفا کند و حج واجب نیست بر کسی که دین دارد

مگر این که زائد بر دین به مقدار نفقه حج باشد.

شیخ صدوق(قدس سره) هم در من لا یحضر همین روایات را آورده منتهی کمتر، می‌گوید: «باب الرجل یستدین و یحج و وجوب الحج علی من علیه دین»<sup>[4]</sup> اولاً ببینید دو محدث یکی مثل شیخ صدوق(قدس سره) در آن مرتبه خیلی بالا و یکی هم مثل مرحوم صاحب وسائل. شیخ صدوق(قدس سره) از همین روایات استفاده کرده: «وجوب الحج علی من علیه دین»، صاحب وسائل(قدس سره) استفاده کرده: «عدم وجوب الحج علی من علیه دین»، البته یک استدراکی هم می‌کند «إلا أن یفضل عن دینه ما یقوم بالحج».

نکته دوم: در این روایاتی که صاحب وسائل آورده، ده یازده تا روایت هست که اگر بخواهیم این روایات را تقسیم‌بندی کنیم از چند عنوان می‌شود استفاده کرد: 1) روایات اصلاً ربطی به این بحث تراحم بین دین و حج ندارد، بلکه راجع به این سؤال که اصلاً کسی قرض بگیرد و به حج برود، آیا این کار درست است یا نه؟ مثلاً فی الجمله قرض گرفتن مکروه است، شاید در ذهن این رؤات همین بوده حالا که قرض گرفتن مکروه است، ما اگر قرض بگیریم و حج انجام بدهیم؟ امام(علیه السلام) می‌فرمایند اینجا رجحان دارد و مستحب هم هست؛ یعنی یک استثنایی می‌شود از آن کراهت در باب قرض.

حدیث اول همان حدیث معاویه بن وهب بود که سائل به امام(علیه السلام) عرض کرد: «إنی رجلٌ ذو دینٍ أفأتدین و أحج؟» حضرت فرمود: «نعم هو اقضی للدين»، من یک مقداری که در لسان العرب دیده بودم «تَدِینَ» را به معنای «تَعَبَّدَ» معنا کرده بود. دیروز آقایان از العین خلیل و باز از خود لسان العرب آوردند: «تَدِینَ» به معنای «استدانه» هم آمده است. اگر این باشد سؤال از این است که من قرض کنم و حج بروم که قرینه‌اش روایات دیگر است.

ما در اینجا پنج روایت دیگر هم داریم حدیث سوم، حدیث پنجم، حدیث هفتم، حدیث هشتم و حدیث نهم؛ صاحب وسائل(قدس سره) شش روایت در این باب آورده که اصلاً بحث تراحم دین و حج نیست، بلکه سؤال فقط از همین است که من قرض بگیرم؟ سؤالش این است که الآن خیلی مقروضم، «إنی رجلٌ ذو دین» شاید إشعار به این داشته باشد که آدمی هستم که دائماً برای زندگی قرض می‌گیرم، حالا آیا باز برای حج قرض بگیرم؟ طبق این که در اینجا غیر از این که در لغت هم «تَدِینَ» به معنای «استدانه» آمده است.

اما سه روایت عمدتاً در اینجا داریم که این سه روایت، روایت دوم، چهارم و دهم هستند، این سه روایت دلالت دارد بر این که کسی که حج بر ذمه اوست، حالا آن روایات اطلاق حج واجب را می‌گیرد و بعضی‌ها هم خواستند بگویند انصراف به حج استحبابی دارد، قرض بگیرد برای حج که این مسئله را در آینده خواهیم داشت که آیا کسی با قرض گرفتن مستطیع می‌شود یا نه؟ چه بسا به همین روایات بشود استدلال کرد، اما در بعضی از روایات می‌گوید: کسی که حج واجب بر عهده‌اش هست و دینی هم دارد الآن دینش را بدهد یا حج را انجام بدهد؟ امام می‌فرماید حج را انجام بدهد. یکی روایت معاویه بن عمار بود که در این روایت راوی می‌پرسد: این که کسی که دین دارد حج واجبش را باید انجام بدهد؟ حضرت فرمود: بله حجة الاسلام واجب است.

دیدگاه والد معظم(قدس سره)

مرحوم والد ما می‌فرماید: این روایات که می‌گوید حج بر دین مقدم است بعضی از این روایات سندش ضعیف است و برخی إعراض شده، اما می‌گویند یک روایت وجود دارد که از آن استفاده می‌شود لزوم تقدیم حج بر دین و آن روایت معاویه بن وهب است، این خیلی مهم است که ما به این تقسیم‌بندی برسیم؛ یعنی بگوئیم این روایاتی که اینجا است و دلالتی بر تقدیم حج بر دین دارد، برخی از آنها سند ندارد، برخی هم إعراض شده، این روایت معاویه بن عمار را می‌گویند إعراض شده که ما عرض کردیم نیلش هم إعراض شده و اگر از یک روایتی از نیلش إعراض شود ولی از صدرش إعراض نشده باشد، این برای ما قابل عمل

است و این روایت معاویه بن عمار از ذیلش اعراض شده است.

بنابراین در اینجا روایت معاویه بن عمار است که می‌گوید: کسی که حج واجب دارد این حج واجب بر دین مقدم است، روایت معاویه بن وهب است که می‌گوید: «تَحَجَّ بِهَا وَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَقْضِيَ عَنْكَ دِينَكَ». مرحوم والد ما می‌فرماید: تنها روایتی که ظهور دارد حج بر دین مقدم است همین روایت معاویه بن وهب است، اما می‌گویند انصافش این است که فتوا دادن طبق این یک روایت مشکل است.<sup>[5]</sup>

#### روایت ششم

وَعَنْهُمْ [یعنی محمد بن یعقوب از عدة من اصحابنا] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (عليه السلام) [امام کاظم (علیه السلام)] عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَقْرِضُ وَيَحُجُّ فَقَالَ: إِنْ كَانَ خَلْفَ ظَهْرِهِ مَالٌ إِنْ حَدَّثَ بِهِ حَدَّثَ أُدِّيَ عَنْهُ فَلَا بَأْسَ.<sup>[6]</sup>

در این حدیث هم بحث تراحم دین و حج نیست؛ یعنی سؤال این است که اگر کسی قرض گرفت و با آن حجة الاسلام انجام داد این درست است یا نه؟ امام (علیه السلام) می‌فرماید: اگر پشت او مالی هست حالا که حج می‌رود یک مال دیگری هم دارد که اگر این شخص حادثه‌ای برایش به وجود بیاید از آن مال قرض این را ادا می‌کنند مانعی ندارد. باز این روایت به بحث ما ارتباط ندارد؛ زیرا بحث ما در این است که یک پول دارد و یک دینی غیر از مسئله حج دارد آیا با این پول دینش را بدهد یا حج را انجام بدهد.

چند روایت دیگر هم هست که مرحوم صاحب وسائل در اینجا نیاوردند و اینها مربوط به مسئله زکات است که آن را ملاحظه کنید. مسئله 83 عروه صفحه 456 جلد 4 از عروه‌های محشی را ببینید.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

- 
- [1] □ الكافي 4- 279- 4؛ وسائل الشیعة؛ ج 11، ص: 141، ح 14472- 6.
- [2] □ «و روي عن أبي همام» في الصحيح كالكليني و يدل على جواز الحج مع الدين و جواز أخذ جوائز الظلمة للشيعة و الحج بها. «روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه؛ ج 5، ص: 44، ح 2904.
- [3] □ وسائل الشیعة، ج 11، ص 140.
- [4] □ من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص: 436.
- [5] □ تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج، ج 1، ص: 132- 135.
- [6] □ الكافي 4- 279- 6؛ وسائل الشیعة؛ ج 11، ص: 141، ح 14473- 7.